



مای درس

گروه آموزشی مصر

درس هجدهم: عظمت نگاه

www.my-dars.ir

۱- ناتانائیل آنگاه که کتابم را خواندی، دلم می خواهد که این کتاب، شوق پرواز را در تو بر انگیزد. کاش کتابم به تو بیاموزد که بیشتر از این کتاب، به خود پیردازی.
قلمرو زبانی: ناتانائیل: یک مخاطب و شخصیت خیالی

قلمرو ادبی: پرداختن: کنایه از: توجه کردن و شناختن / پرواز: استعاره از حرکت به سوی معنویت
قلمرو فکری: آرزوی نویسنده این است که مخاطب با مطالعه کتاب، شوق پرواز به سوی خدا و عالم بالا پیدا کند و بیشتر از این کتاب، به «خودشناسی» بپردازد.

۲- ناتانائیل هر آفریده ای نشانه خداوند است؛ اما هیچ آفریده ای نشان دهنده او نیست. همین که آفریده ای نگاهمان را به خویش معطوف کند، ما را از راه آفریدگار باز می گرداند.

قلمرو ادبی: همه و هیچ، است و نیست: تضاد / هر آفریده ای نیست: پارادوکس / خدا همه جا هست و نیافتنی است: پارادوکس

قلمرو فکری: همه‌ی آفریده‌ها، نشانی از آفریننده‌ی خود را همراه دارند؛ اما هیچ پدیده‌ای به ذات خود و به تنهایی، نمی‌تواند آفریننده‌ی خود را آشکارا نشان دهد. همین که آفریده‌ی خاصی، نگاه ما را به خودش بکشاند، این توجه، ما را از خدا دور می‌کند. (دلبستگی به چیزی، ما را از خدا دور می‌کند)

۳- خدا در همه جا هست؛ در هر جا که به تصور در آید، و «نیافتنی» است.

قلمرو زبانی: تصور در آمدن: پنداشتن / نیافتنی: آنچه یافت نمی‌شود.

قلمرو فکری: خدا و جلوه‌های جمال او در جهان آشکار است ولی حواس مادی، توانایی شناخت او را ندارند.

۴- تو ناتانائیل، به کسی مانند خواهی بود که برای هدایت خویش در پی نوری می‌رود که خود به دست دارد.
قلمرو فکری: خداوند نیروی درک و شناخت را در وجود ما آفریده‌است و نیازی به یاری دیگران نیست، خودشناسی، همان خداشناسی است.

۵- ناتانائیل، همچنان که می‌گذری، به همه چیز نگاه کن در هیچ جا درنگ مکن. به خود بگو که تنها خداست که گذرا نیست.

قلمرو فکری: به هیچ آفریده‌ای دل بسته نباش و همه را ناپایدار بدان. تنها خداست که پایدار و جاودانه است و گذر زمان در او دگرگونی به وجود نمی‌آورد و باید به او دل بست.

۶- ای کاش عظمت در نگاه تو باشد، و نه در آن چیزی که بدان نگاه می‌کنی.

قلمرو فکری: آرزوی منم نوع نگاه کردن تو به پدیده‌ها، مهم و باعظمت باشد، نه خود پدیده‌ها.

۷- ناتانائیل، من به تو، شور و شوقی خواهم آموخت.

قلمرو فکری: ناتانائیل، من به تو شور و عشق به خداوند را خواهم آموخت.

۸- اعمال ما وابسته به ماست؛ همچنان که روشنایی فسفر به فسفر.

قلمرو فکری: اعمال ما نشان از ذات ما دارند. (معنی دیگر: ما مسئول کارهایی هستیم که انجام می‌دهیم و این

اصل ذات ماست) همان‌گونه که روشنایی فسفر از خودش است.

۹- راست است که ما را می‌سوزاند، اما برایمان شکوه و درخشش به ارمغان می‌آورد.

قلمرو ادبی: سوزاندن: کنایه از رنج و سختی کشیدن

قلمرو فکری: درست است بسیاری از کارها، به ما آسیب می‌رساند (سختی می‌بینیم)، اما باعث بزرگی و ارجمندی ما می‌شود.

۱۰- اگر جان ما ارزشی داشته باشد، برای این است که سخت‌تر از برخی جان‌های دیگر سوخته است.

قلمرو فکری: جان انسان به دلیل همراه بودن با سختی‌ها، به ارزشمندی رسیده است.

۱۱- نیکوترین اندرز من، این است: « تا آن جا که ممکن است بارش را به دوش گرفتن. »

قلمرو زبانی: اندرز: پند

قلمرو ادبی: بار کسی را به دوش گرفتن: کنایه از یاری رساندن به مردم

قلمرو فکری: بهترین نصیحت من این است که؛ تا می‌توانی به مردم خدمت کن و در لحظات سخت زندگی به آنها کمک کن.

۱۲- آه چه می‌شد اگر می‌توانستم به چشمانم بینشی تازه ببخشم و کاری کنم که هرچه بیشتر به آسمان نیلگونی

مانند شوند که بدان می‌نگرند؛ آسمانی که پس از بارش باران، صاف و روشن است.

قلمرو فکری: ای کاش می‌توانستم نوع نگرش و دیدگاه خود را برای شناخت حقیقت، عوض کنم و به چشمانم توانایی نگاه دقیق‌تری بدهم تا حقایق را روشن ببیند. مانند آسمان نیلگون که پس از باران، صاف و روشن می‌شود.

۱۳- ناتائیل، با تو از انتظار سخن خواهم گفت. من دشت را به هنگام تابستان دیده‌ام که انتظار می‌کشید؛ انتظار

اندکی باران. گرد و غبار جاده‌ها زیاده سبک شده بود و به کمترین نسیمی به هوا برمی‌خاست. زمین از خشکی

ترک برمی‌داشت؛ گویی می‌خواست پذیرای آبی بیشتر شود. آسمان را دیده‌ام که در انتظار سپیده دم می‌لرزید.

ستاره‌ها یک‌یک، رنگ می‌باختند. چمنزارها غرق در شبنم بودند.

قلمرو زبانی: برخاستن: بلند شدن / گویی: پنداری، گویا / سپیده دم: سحرگاه / شبنم: ژاله، قطره ای مانند

باران که شب بر روی گلها می‌نشیند.

قلمرو ادبی: من دشت انتظار می‌کشید: تشخیص / آسمان سپیده دم می‌لرزید: تشخیص / رنگ می‌باختند:

کنایه از اینکه ناپدید می‌شدند. / زمین، آسمان: تضاد / سبک شدن گرد و غبار: کنایه از خشکی بیش از حد

زمین

قلمرو فکری: تمام پدیده‌ها در حیات خود در انتظار تحول و فرا رسیدن لحظات امیدبخش هستند.

۱۴- **ناتانائیل، کاش هیچ انتظاری در وجودت، حتی رنگ هوس به خود نگیرد، بلکه تنها آمادگی برای پذیرش باشد**
قلمرو ادبی: رنگ هوس: حس آمیزی / رنگ هوس نگرفتن: کنایه از روی هوس نبودن چیزی
قلمرو فکری: ناتانائیل، ای کاش، هیچ انتظاری در وجود تو، رنگ و بوی هوس نداشته باشد بلکه تنها آمادگی برای پذیرش عشق راستین باشد.

۱۵- **منتظر هر آن چه سویت می آید باش و جز آنچه به سویت می آید، آرزو مکن .**
قلمرو فکری: هر چیزی که برای تو اتفاق می‌افتد، بپذیر و فقط آن چیزی را آرزو بکن که از سوی خداوند به تو داده می شود.

۱۶- **بدان که در لحظه لحظه روز می توانی خدا را به تمامی در تملک خویش داشته باشی .**
قلمرو فکری: بدان که می توانی همیشه با خدا باشی و حضور او را در تمام لحظه ها در کنار خود حس کنی .

۱۷- **کاش آرزویت از سر عشق باشد و تصاحب عاشقانه؛ زیرا آرزویی ناکارآمد به چه کار می آید؟**
قلمرو زبانی: تصاحب: صاحب شدن / حذف فعل به قرینه لفظی: تصاحب عاشقانه [باشد].
قلمرو فکری: ای کاش، آرزویت عشق راستین باشد و عاشقانه آن را به دست بیاوری؛ زیرا آرزوی بی فایده و بدون کارایی به هیچ کاری نمی آید و بی ارزش است.

۱۸- **ناتانائیل، تنها خداست که نمی توان در انتظارش بود. در انتظار خدا بودن، یعنی درنیافتن اینکه او را هم اکنون در وجود خود داری. تمایزی میان خدا و خوشبختی قائل مشو و همه خوشبختی خود را در همین دم، قرار ده.**

قلمرو ادبی: دم: مجاز از لحظه

قلمرو فکری: تنها خداست که مفهوم انتظار در مورد آن نادرست است. کسی که در انتظار خدا باشد به این معنی است که خدا را در درون خود حس نکرده است به خوبی او را نشناخته است. نباید بین خدا و خوشبختی تفاوت قائل شد و لحظات کنونی را که خدا در آنها حضور دارد، خوشبختی خود بدان.

۱۹- **به شامگاه، چنان بنگر که گویی روز بایستی در آن فرو میرد و به بامداد پگاه چنان [بنگر] که گویی همه چیز در آن زاده می شود.**

قلمرو ادبی: فرو می رود و زاده می شود: تضاد / تشبیه: مانند کردن زندگی به دارایی / فرو مُردن: کنایه از غروب کردن / زاده شدن: کنایه از طلوع کردن

قلمرو فکری: به شب چنان نگاه کن که انگار روز و روشنایی را در خود فرو می برد و خاموش می کند. و به صبح زود، چنان نگاه کن که انگار همه چیز در آن پدید می آید.

۲۰- **برای من «خواندن» این که شن های ساحل نرم است، بس نیست؛ می خواهیم که پاهای برهنه ام را روی آن حس کنند؛**

قلمرو فکری: دانش‌های نظری در راه شناخت حقیقت لازم است ولی کافی نیست. حقیقت را باید تجربه کرد و حس کرد مانند پایی که نرمی شن ها را حس می کند. (خواندن: منظور «دانش های نظری و تئوری» است)

۲۱- به چشم من هر شناختی که مبتنی بر احساس نباشد، بیهوده است.

قلمرو ادبی: چشم: مجاز از نظر، عقیده

قلمرو فکری: از دیدگاه من شناخت باید حاصل احساس و تجربه‌ی شخصی باشد در غیر این صورت، بی فایده است.

۲۲- هرگز هیچ زیبایی لطیفی را در این جهان ندیده‌ام که بی درنگ نخواست باشم، تمامی مهرم را نثارش کنم ای زیبای عاشقانه زمین، شکوفایی گستره تو دل انگیز است!

قلمرو ادبی: زیبایی لطیف: حس آمیزی / مهرم را نثار کنم، کنایه از: با تمام وجود عاشق آن شوم.

قلمرو فکری: در این جهان هر چیزی را که دیده‌ام فوراً آرزو کردم که با همهی وجود آن را دوست داشته باشم و به آن عشق بورزم. زیبایی های جهان بسیار دل انگیز و زیباست.

نیایش

۱- الهی به حرمت آن نام که تو خوانی و به حرمت آن صفت که تو چنانی دریاب که می توانی.

قلمرو زبانی: حرمت: احترام / دریاب: رسیدگی کن، کمک کن

قلمرو ادبی: خوانی - چنانی - می توانی: سجع

قلمرو فکری: خداوندا به حرمت آن نام که بندگان تو را دعا می کنند و بر حرمت آن صفات مقدسی که توصیف می شوی، ما را دریاب که بر همه چیز توانا هستی.

۲- الهی، عاجز و سرگردانم؛ نه آنچه دارم، دانم و نه آنچه دانم، دارم

قلمرو زبانی: عاجز: ناتوان / سرگردان: سرگشته

قلمرو ادبی: دانم، دارم: جناس / واج آرایی «ن»

قلمرو فکری: خدایا! ناتوان و سرگردانم! شایستگی آنچه را که می دانم، ندارم و آنچه را که فکر می کنم می دانم در واقع نمی دانم و فاقد آنها هستم.

۳- الهی، در دل‌های ما جز تخم محبت مکار و بر جان‌های ما جز الطاف و مرحمت خود منگار و بر کشت‌های ما جز باران رحمت خود مبار. به لطف، ما را دست گیر و به کرم، پای دار.

قلمرو زبانی: نگاشتن: نقاشی کردن / کشت: محصول

قلمرو ادبی: تخم محبت: اضافه تشبیهی / کشت: استعاره از اعمال / باران رحمت: اضافه تشبیهی / دست گرفتن: یاری کردن

قلمرو فکری: خداوندا، دل‌های ما را کشتزار محبت خودت قرار بده [در دل‌های ما به جز عشق و محبت خود قرار نده] و بر جسم و روح ما جز لطف و بخشش خود حک نکن [نقش دیگری تصویر نکن] اعمال و رفتار ما را مشمول رحمت و عنایت خود کن. با لطف خود ما را یاری کن و با کرم و بخشش خود ما را در راهت استوار نگه دار.

۴- الهی، حجاب‌ها را از راه بردار و ما را به ما مگذار.

قلمرو زبانی: حجاب: پوشش / مگذار: رها مکن

قلمرو ادبی: حجاب: استعاره از تاریکی و سرگستگی

قلمرو فکری: خدایا! موانعی که در راه وصال تو قرار

مای دارس

گروه آموزشی عصر

www.my-dars.ir

*جزوات فارسی ۲ و فارسی ۳ نیز در کانال «طریقت فارسی @tarighatfars» و در وبلاگ «باغ ادب»

به اشتراک گذاشته شده‌اند. www.bagheadab.blogfa.com